

تبیین نظری تعارضات زناشویی با رویکرد پارادایمی

A Theoretical Explanation of Marital Conflicts by Paradigmatic Approach

E. Jahani Dolatabad, Ph.D.

دکتر اسماعیل جهانی دولت آباد ✉

استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی

دریافت مقاله: ۹۵/۳/۶

دریافت نسخه اصلاح‌شده: ۹۵/۱۱/۲۳

پذیرش مقاله: ۹۵/۱۱/۲۴

Abstract

Due to the economic, social and cultural changes in recent decades and consequently alterations in the form and duties of families and expectations of individuals from marriage, the institution of the family and marriage are enormously involved with different challenges and conflicts in comparison to past years. Fragile marital relationships, conflicts and divorce are results of such situations in Iran. Accordingly, the present study, which is designed through meta-analysis and deduction based on the concept analysis and reconceptualization of recent studies, has committed to manifest a proper different paradigm to explain marital conflicts. This paradigm is relying on various theoretical approaches, particularly the theory of

چکیده

در دهه‌های اخیر دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به دنبال آن دگرگونی‌هایی که در شکل و وظایف خانواده و انتظارات افراد از ازدواج و زناشویی پدید آمده است، نهاد خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف نسبت به گذشته دست به گریبان ساخته است که از نتایج چنین وضعیتی سستی روابط زناشویی، تضاد و طلاق در جامعه ایران است. بر این اساس، در مقاله حاضر که به شیوه فراتحلیل و استنتاج مبتنی بر تحلیل مفاهیم و مفهوم‌پردازی مجدد نتایج پژوهش‌های پیشین انجام شده است، سعی شده است با تکیه بر رویکردهای نظری مختلف و به‌ویژه نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان تبیین‌کننده اصلی و به‌کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی»، به‌عنوان حلقه گم شده مطالعات پیشین در این حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت برای تبیین تعارضات زناشویی ارائه گردد.

✉Corresponding author: Faculty of Literature and Humanities, University of Mohagheh Ardebil, Ardebil, Iran.
Email: sml.jahani@gmail.com

✉نویسنده مسئول: اردبیل، دانشگاه محقق اردبیلی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی
پست الکترونیکی: sml.jahani@gmail.com

symbolic interactionism as the main explanatory mean, and also applying the concept of "Marital Paradigm" as the missing information in previous studies of this field. It explains the marital conflicts between couples as paradigmatic conflicts; and its main idea is that marital conflict is not the result of one or more fixed and specified factors, but it is the production of encountering the opposing (or different) paradigms.

Keywords: Marriage, Marital Conflicts, Marital Paradigm, Paradigmatic Homogamy.

این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زوجین توضیح می‌دهد و ایده اساسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف (یا متفاوت) با هم است.

کلیدواژه‌ها: زناشویی، تعارضات زناشویی، پارادایم زناشویی، همسان‌همسری پارادایمی

مقدمه

روندهای صعودی طلاق از مشخصه‌های بارز تحولات در حوزه خانواده در دهه‌های اخیر قلمداد می‌شود. طبق آمار سازمان ثبت احوال کشور، میزان طلاق در ایران در سال‌های ۱۳۸۵ تا الان به طور پیوسته در حال افزایش بوده و از ۹۴ هزار طلاق در سال ۱۳۸۵ به ۱۱۰ هزار در سال ۸۷، ۱۳۷ هزار در سال ۸۹ و ۱۵۸ هزار در سال ۹۲ رسیده است. بیشترین مقدار این شاخص به ترتیب در استان‌های تهران و البرز با رقم ۳۵ و ۲۸٫۶ طلاق در مقابل هر ۱۰۰ ازدواج و کمترین مقدار آن به ترتیب در استان‌های سیستان و بلوچستان و ایلام با رقم ۴٫۹ و ۹٫۲ طلاق در مقابل هر ۱۰۰ ازدواج است. هم‌چنین، این آمار نشان می‌دهد که ۱۴٫۱ درصد از طلاق‌های ثبت شده مربوط به کمتر از ۱ سال طول مدت ازدواج و ۴۹٫۷ درصد یا به عبارت دیگر، نیمی از طلاق‌های ثبت شده مربوط به کمتر از ۵ سال زندگی مشترک بوده است (سازمان ثبت احوال ایران، ۱۳۹۳). نکته قابل توجه این است که این آمار بالای طلاق در کشور، تنها آن بخش از تعارضات زناشویی که به مراجع قضایی ارجاع شده و به جدایی زوجین منجر گردیده است را نشان می‌دهد و بدیهی است که وجود تعارض در خانواده‌ها تنها به مواردی که به طلاق انجامیده است محدود نیست.

ترنهم و یانسن، ارتباط زناشویی را فرایندی می‌دانند که در آن زن و شوهر به صورت کلامی و غیرکلامی مثل گوش دادن، حالات چهره و ژست‌های مختلف با همدیگر به برقراری ارتباط و تبادل احساسات و افکار می‌پردازند (فاتحی‌زاده، ۲، ۱۳۸۴). وضعیت فوق که تا حدود زیادی ریشه در دگرگونی‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ‌تر و نیز تغییراتی دارد که به تبع آن در شکل و وظایف خانواده، به ویژه وظایف سنتی زنان، پدید آمده است، رابطه یاد شده را دچار تغییراتی کرده است. تغییراتی که تأثیرات عمیقی در نقش‌ها و وظایف زن و شوهر در خانواده بر جای گذاشته است. به عبارت روشن‌تر، ازدواج سنتی که پیوند میان زن و مرد بر اساس نقش‌های ثابت (مرد نان‌آور - زن خانه‌دار) بود، در طول چند نسل دچار تغییر شده و امروزه بیشتر بر اساس توافق و گفت‌وگوی میان اعضا تعریف می‌شود. در واقع شناخت خود و هویت خود در جامعه مدرن به صورت پروژه‌ای بازاندیشانه درآمده و دیگر «زن» و یا «مرد» بودن از نظر هویت و وظایفی که

ایجاب می‌کند، معنای روشن و مشخصی ندارد (گیدنز^۳، ترجمه صبوری‌کاشانی، ۱۳۸۶). نظم هنجاری که در ازدواج حالتی تحمیلی پیدا می‌کرد و به صورت یک نظم باثبات و بادوام در طول زندگی ادامه می‌یافت، اینک حاکمیت خود را از دست داده و زنان به عنوان شخصیت‌های مستقل برای خود این حق را قائلند که در مورد مسائل و موضوعات خانواده اظهار نظر نمایند، لذا گفت‌وگو و مذاکره روشی منطقی برای تصمیم‌گیری در این زمینه است که هر یک از اعضای خانواده چه رابطه‌ای با دیگری داشته باشد و کیفیت این رابطه چگونه باشد و تا چه زمانی دو طرف حاضرند این نوع رابطه را ادامه دهند. از سوی دیگر، دسترسی سهل و آسان به وسایل پیشگیری از بارداری و در نتیجه آن کنترل مولید به این معنی است که رابطه جنسی دیگر با هدفی مانند بازتولید نسلی معنا پیدا نمی‌کند، بلکه در این نوع رابطه لذت‌جویی و رضایت طرفین شرط برقراری رابطه است. از دیدگاه گیدنز، جهان شاهد انقلابی بزرگ در این زمینه بوده؛ به گونه‌ای که برای اولین بار زنان نیز مانند مردان از امکان پذیرش یا عدم پذیرش این رابطه برخوردار شده‌اند. در واقع، تهی شدن معنای این رابطه از بازتولید نسلی به معنی آزاد شدن زنان از قید و بندهای سنتی است، چرا که آن‌ها خود تصمیم می‌گیرند چه رفتاری در این زمینه داشته باشند (گیدنز، ترجمه صبوری‌کاشانی، ۱۳۸۶). اما وضعیت یاد شده، در کنار پیامدهای مثبتی که گفته می‌شود در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی زنان بر جای گذاشته است، انتظارات زوجین از همدیگر را از حالت از پیش تعیین شده قبلی خارج کرده و زن و شوهر را به نوعی در برآوردن انتظارات و خواسته‌های یکدیگر با ابهامات اساسی مواجه نموده است. این ابهام به ویژه در درک خواسته‌ها و انتظارات زنان از سوی شوهران‌شان بیشتر قابل مشاهده است.

این وضعیت رابطه زناشویی در خانواده امروزی را با مسائلی روبه‌رو ساخته که چه به لحاظ کمی و چه کیفی، از مسائلی که در نسل‌های قبلی خانواده به چشم می‌خورد متفاوت هستند (گیدنز، ترجمه صبوری‌کاشانی، ۱۳۸۶). نتیجه چنین وضعیتی می‌تواند روابط زناشویی سست و ناپایدار و به تبع آن افزایش میزان طلاق در کشور باشد، کما این‌که آمارها نیز حاکی از روند افزایشی طلاق در کشور می‌باشد. حال سؤال اساسی این است که چرا علی‌رغم سیر تحول روابط زناشویی در ایران به سوی رهایی از سنت‌ها و آزادی بیشتر، امروزه شاهد روابط زناشویی سست و ناپایدار، افزایش تعارضات و طلاق و جدایی در خانواده‌ها هستیم؟

برای پاسخ‌گویی به سؤال فوق ابتدا لازم است به ادبیات موضوع نگاهی انداخته و به بررسی این موضوع بپردازیم که پژوهشگران این حوزه چه پاسخ‌هایی برای سؤال فوق ارائه کرده‌اند. بررسی ادبیات موضوع نشان می‌دهد که اگر چه تحقیقات قابل توجهی در خصوص تعارضات خانوادگی به انجام رسیده است، اما به نظر می‌رسد این تلاش‌ها قادر به ارائه تبیینی درست از واقعیت تعارضات زناشویی نبوده‌اند. دلیل این امر را می‌توان در دو مسئله، شامل ضعف روشی و ضعف نظری مطالعات یاد شده، جست‌وجو نمود.

در مورد مسئله اول باید اذعان نمود که اغلب مطالعات انجام گرفته در حوزه مسائل زناشویی گذشته از ضعف جدی نظری و مفهومی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، «نمونه‌های مورد مطالعه خود را از میان خانواده‌های طلاق گرفته یا خانواده‌هایی که به مراجع قضایی مراجعه نموده‌اند، انتخاب کرده‌اند» (خلیلی^۴، ۱۳۷۸). در حالی که بسیاری از تعارضات میان زوجین به بیرون از خانواده گزارش نمی‌شود و خانواده‌های طلاق تنها به آن بخش از تعارضات زناشویی محدود می‌شود که اولاً، به مراجع قضایی ارجاع شده‌اند و ثانیاً، به

جدایی زوجین منجر گردیده‌اند. بدیهی است که تعارضات زناشویی تنها به مواردی که به طلاق انجامیده است، محدود نمی‌باشد و در پیش گرفتن چنین رویه‌ای در مطالعات انجام گرفته در این حوزه به کنار گذاشته شدن و مغفول ماندن بخش قابل توجهی از تعارضاتی منجر می‌شود که همه‌روزه در خانواده‌ها رخ داده و «سلامت جسمی، روانی و نیز اجتماعی افراد را شدیداً تهدید می‌کند» (کوبین و داوونی^۵، ۱۹۹۱؛ اولیری و اسمیت^۶، ۱۹۹۱).

در مورد مسئله دوم یعنی ضعف نظری مطالعات انجام گرفته در این حوزه نیز باید اذعان نمود که به طور کلی بررسی ادبیات تجربی، شامل تحقیقاتی که با استناد به دیدگاه‌های نظری مختلف به موضوع خانواده و مخصوصاً بحث تعارضات زناشویی پرداخته‌اند، بیانگر یک خلاء تئوریک و منطقی در اکثر این مطالعات است؛ خلائی که در نتیجه نگاه **مطلق‌گرایانه** و **یکسویه** به ازدواج و زناشویی شکل گرفته و تا حدود زیادی ناشی از رویکردهای نظری به کار گرفته شده در این پژوهش‌ها می‌باشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد حلقه مفقوده‌ای در همه مطالعات انجام گرفته در این حوزه مشهود است که تا حد زیادی ریشه در ضعف نظری این تحقیقات دارد. به عبارت بهتر، رویکردهای نظری به کار گرفته شده در این مطالعات از توان نظری کافی برای تبیین فرایندهای زناشویی، به عنوان امری نسبی، دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل، برخوردار نبوده یا محققان به درستی از این توان بهره نبرده‌اند و لذا، تبیین درست نظری و ارائه مدلی کارآمد در زمینه تعارضات زناشویی ضرورتی است که در حوزه مطالعات خانواده کاملاً محسوس می‌باشد.

بر همین اساس، در مطالعه حاضر سعی کرده‌ایم با تکیه بر رویکردهای نظری مختلف در تبیین پدیده تعارضات زناشویی و به ویژه نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان تبیین‌کننده اصلی و به کارگیری مفهوم «**پارادایم زناشویی**»، به عنوان حلقه گم‌شده مطالعات پیشین در این حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت را برای تبیین تعارضات زناشویی فراهم آوریم. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده اساسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف (یا متفاوت) با هم است. مدل یاد شده، هم‌چنین، با استناد به دیدگاه جاناتان ترنر^۷ به تبیین تفاوت‌های پارادایمی یاد شده در حوزه زناشویی می‌پردازد و در واقع عوامل ایجادکننده این تفاوت‌ها را به عنوان زمینه‌های بروز تعارضات معرفی می‌نماید (ترنر، ترجمه لهسایی‌زاده، ۱۳۷۰).

مبانی نظری

دیدگاه‌های مختلفی در جامعه‌شناسی به بررسی خانواده و مسائل آن پرداخته‌اند، اما به طور مشخص از چهار نظریه بزرگ، شامل کارکردگرایی ساختاری، تضاد، مبادله اجتماعی و کنش متقابل اجتماعی، در این زمینه می‌توان نام برد. همه این رویکردهای نظری به طور مستقیم یا غیرمستقیم تبیین‌هایی را در خصوص تعارضات زناشویی مطرح کرده‌اند. نظریه کارکردگرایی ساختاری و به طور مشخص تالکوت پارسونز، هرگونه تداخل و تغییر در نظم سنتی مبتنی بر تفکیک نقش‌های بیانگر و ابزاری بین زن و شوهر، از جمله اشتغال زن در بیرون از خانه، را عامل اصلی تعارض بین آنها قلمداد می‌کند. از نگاه نظریه‌پردازان تضاد، از جمله اسپری و

اسکانزونی نیز هر گونه تغییری در درون خانواده که نقش‌های کلیدی همسران را زیر سؤال ببرد موجبات اختلاف و تعارض میان زوجین را فراهم می‌کند. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان مبادله اجتماعی زناشویی را به عنوان یک فراگرد مبادله در نظر گرفته و معتقدند که افراد با یکسری نیازها یا انتظارات (فواید) وارد ازدواج می‌شوند و هنگامی که فواید رابطه انتظارات را برآورده نکند یا نسبت هزینه به سود بالا باشد بروز اختلاف محتمل خواهد بود (حسینی^۱، ۱۳۸۶). همان‌گونه که اشاره شد، استفاده از مکاتب نظری فوق در تبیین تعارضات زناشویی پژوهشگران این حوزه را دچار نوعی نگاه مطلق‌گرایانه و یکسویه به ازدواج و زناشویی نموده و آن‌ها را از بررسی پدیده زناشویی به عنوان امری نسبی، دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل میان زن و شوهر، غافل کرده است.

اما از این میان، نظریه کنش متقابل نمادین به دلیل تمرکز خاصی که بر معانی ذهنی و نقش روابط اجتماعی در این فرایند دارد، در مطالعه باورها و نگرش‌های مربوط به زناشویی از جذابیت بالایی برخوردار است. این نظریه بر این نکته تأکید دارد که افراد بر اساس فرایندهای معنی‌سازی که از دل کنش متقابل اجتماعی بیرون می‌آید، در ارتباط نمادین با اشیاء، افراد و روابطشان قرار می‌گیرند. در زمینه زناشویی، نظریه کنش متقابل نمادین بر این نکته اشاره دارد که هر فرد از رهگذر ارتباط با خانواده، دوستان و فرهنگ بزرگ-تر، یک معنای شخصی در خصوص زناشویی کسب می‌کند. معنایی که یک فرد در خصوص ازدواج و روابط زناشویی می‌پروراند در فهم کنش‌های او در موقعیت‌های مربوط به زناشویی بسیار بااهمیت است (ویلاوی، هال و هیتر^۱، ۲۰۱۳).

نظریه کنش متقابل نمادین بر رابطه متقابل فرد و جامعه تأکید می‌کند و مفاهیمی چون شخصیت و خود مرکز ثقل این نظریه به شمار می‌رود. هم‌چنین، بحث اجتماعی شدن یکی از مباحث محوری در این دیدگاه است. تأکید دیگر این مکتب بر احساس فرد نسبت به خویشتن می‌باشد که این احساس در کنش متقابل فرد با دیگران بروز می‌یابد. صاحب‌نظران این عرصه بر این باورند که نماد مبنای روابط انسانی است و چیزی است که جایگزین چیز دیگری می‌شود. مردم در روابط متقابل اجتماعی می‌آموزند که به نمادهای گوناگون ارزش و معنا ببخشند.

علت اصلی تأکید مکتب کنش متقابل بر دو عامل زبان و ارتباط، این باور است که افراد تنها از راه زبان و ارتباط است که می‌توانند یک فرهنگ را بیاموزند و حضور فعال در جامعه پیدا کنند. افزون بر این از راه ارتباطات است که قادر می‌شود تصور و شناخت نسبت به خود را بهبود بخشد (حسینی، ۱۳۸۶).

معنایی و نمادها به کنش اجتماعی انسان (که مربوط به کنشگر واحد است) و کنش متقابل اجتماعی او (که دو یا چند کنشگر را به کنش متقابل اجتماعی می‌کشانند)، ویژگی‌های متمایزی می‌بخشند. کنش اجتماعی همان کنشی است که افراد از راه آن، با دیگران به گونه ذهنی کنش برقرار می‌کنند. انسان‌ها در فراگرد کنش متقابل اجتماعی، به گونه‌ای نمادین معنایی را به دیگران انتقال می‌دهند. دیگران این نمادهای معنادار را تفسیر می‌کنند و بر پایه تفسیرشان از این نمادها، واکنش نشان می‌دهند. به بیان دیگر، کنشگران، حین کنش متقابل اجتماعی، در فراگردی از نفوذ متقابل قرار می‌گیرند (ریتزر^۱، ترجمه ثلاثی، ۱۳۸۰). به این ترتیب، کنش متقابل نمادین با برجسته کردن این نکته که درک ابعاد معنای زناشویی،

عنصری حیاتی در درک رفتار فردی، ارتباطی و زناشویی در یک فرهنگ است، پایه و اساس مناسبی برای مطالعه فرایندهای زناشویی فراهم می‌کند.

پیشینه تجربی

پیشینه تجربی مطالعه حاضر شامل مطالعاتی است که با هدف تبیین طلاق، اختلافات خانوادگی و تعارضات زناشویی به انجام رسیده‌اند. در ادامه به چند نمونه از این مطالعات اشاره شده است:

- منصوریان و فخرایی^{۱۱} (۱۳۸۷) پژوهشی با عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی تعارضات همسران در خانواده‌های شهر شیراز» انجام داده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که متغیرهایی از قبیل میزان تحصیلات زن و مرد، فرد تصمیم‌گیرنده اصلی در ازدواج زنان، مدت آشنایی پیش از ازدواج، رویدادهای مثبت و منفی خانواده، چرخه زندگی خانواده، درآمد زن، چگونگی اعمال قدرت از سوی شوهر، فشارهای اقتصادی، انواع رابطه عاطفی و زناشویی همسران با یکدیگر و چگونگی ارتباط آنان با خویشاوندان و دوستان رابطه‌ای معنادار با میزان تعارضات داشته است.

- زرگر و نشاط‌دوست^{۱۲} (۱۳۸۶) در مطالعه‌ای تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان» به بررسی علل این پدیده پرداخته‌اند. نتایج این مطالعه نشان داده است که مهم‌ترین علل تقاضای طلاق به ترتیب شامل مشکلات ارتباطی، اعتیاد، دخالت خانواده‌ها و بیماری روانی یکی از زوجین می‌باشد.

- مقدس^{۱۳} (۱۳۸۷) در مطالعه‌ای با عنوان «طبقات اجتماعی و سبک‌های حل مسائل خانوادگی» سعی کرده است استراتژی‌های حل تعارضات در خانواده‌های ایرانی را مقوله‌بندی نماید. وی با انجام مصاحبه‌های عمیق با ۵۰ نفر از شهروندان شهر شیراز راه‌های مقابله با اختلافات خانوادگی را شناسایی نموده و آنها در چند مقوله دسته‌بندی نموده است. او استراتژی‌های حل تعارضات خانوادگی را در ۵ مقوله اصلی دسته‌بندی کرده است. این مقولات عبارتند از: برخورد دموکراتیک، برخورد بازسازانه، برخورد عقلانی، برخورد منفعت-طلبانه و برخورد فیزیکی و قهری.

- جعفر طباطبایی^{۱۴} (۱۳۸۳) در پژوهشی علل و عوامل مؤثر بر طلاق و چگونگی عوارض آن از جنبه‌های گوناگون (روانی، فرهنگی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی و...) را بررسی کرده است. نتایج به دست آمده از این مطالعه نشان می‌دهد که بیکاری و عدم ثبات اقتصادی، اختلاف سن زوجین، اعتیاد، پایبند نبودن به مسائل دینی و سستی در رفتارهای شخصی، نداشتن فرزند، دخالت مستقیم دوستان و وابستگان در زندگی، اختلاف طبقاتی و سطح تحصیلات عوامل مؤثر در امر طلاق در این شهرستان می‌باشند.

- سعیدیان^{۱۵} (۱۳۸۲) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «بررسی رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی» ارتباط میان ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که بین ساختار قدرت خانواده با تعارضات زناشویی ارتباط وجود دارد و دو فرضیه دیگر مبنی بر ارتباط میان ساختار قدرت خانواده با تملک منابع ارزشمند و متغیرهای جمعیتی، به دلیل عدم معناداری رابطه تأیید نشد.

- اوچیدا، اراکی و موراتا^{۱۶} (۱۹۹۳) در مطالعه‌ای به «بررسی عوامل اقتصادی - اجتماعی مؤثر بر ازدواج، طلاق و رشد زاد و ولد در ژاپن» پرداخته‌اند. هدف مطالعه بررسی تأثیر درآمد پایین، شهری شدن و جوانی جمعیت بر ازدواج، طلاق و زاد و ولد در بین جمعیت ژاپن در بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ بوده است. مطالعات نشان داده است که درآمد پایین با میزان طلاق هم در مردان و هم در زنان رابطه‌ای مثبت داشته است.

- مولینا^{۱۷} (۲۰۰۰) پژوهشی با عنوان «تجربه طلاق در زنان آمریکایی - آفریقایی» انجام داده است. یافته‌ها نشان داد زنان با مشکلات مالی و احساسی مواجه می‌شوند که ناشی از حقوق پایین، عدم حمایت فرزندان و عدم نفقه (کمبود خرجی) می‌باشد. عوامل فرهنگی مانند باور به خدا، اصول اخلاقی کاری، روابط خانوادگی بسته و تلاش برای رسیدن به موفقیت دیدشان را نسبت به طلاق عوض کرد.

- لینگستاد^{۱۸} (۲۰۰۵) مطالعه‌ای با عنوان «چرا همسرانی که والدین با تحصیلات بالایی دارند، بالاترین میزان طلاق را دارند؟» انجام داده است. نتایج نشان داد که نمی‌توان خطر ازهم‌پاشیدگی زندگی همسران با والدین با تحصیلات بالا را به تاریخچه ازدواج والدین‌شان، عامل اقتصادی یا محیط شهری نسبت داد، ولی به باور وی برخی عوامل اجتماعی - فرهنگی می‌تواند به رشد خطر طلاق کمک کند.

اهداف مطالعه

هدف اصلی مطالعه حاضر، ارائه مدلی نظری برای تبیین تعارضات زناشویی با تکیه بر رویکرد پارادایمی است. اما دستیابی به هدف فوق مستلزم تحقق اهداف فرعی‌تری مانند بررسی ابعاد پارادایم زناشویی در خانواده ایرانی، بررسی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم زناشویی، تبیین نظری تعارضات زناشویی با رویکرد پارادایمی و معرفی مدل پیشنهادی مطالعه و ابزارهای سنجش و آزمون آن می‌باشد.

روش مطالعه

مطالعه حاضر به شیوه اسنادی - تحلیلی و استنتاج مبتنی بر تحلیل مفاهیم و مفهوم‌پردازی مجدد نتایج پژوهش‌های پیشین بر اساس روش فراتحلیل انجام شده است. برای این منظور مطالعات و تحقیقات انجام گرفته در خصوص موضوع مورد بررسی و نیز رویکردهای نظری موجود در ادبیات جامعه‌شناسی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم تبیین‌هایی در مورد مسئله تعارضات زناشویی ارائه داده‌اند، مد نظر قرار گرفته است. بررسی ادبیات تجربی موضوع نشان می‌دهد که مطالعات و تحقیقات انجام گرفته در این حوزه را به طور کلی در سه گروه متفاوت می‌توان مقوله‌بندی نمود: گروه اول، مربوط به مطالعاتی است که به مسئله طلاق و علل و پیامدهای آن پرداخته‌اند. با توجه به این واقعیت که مسئله طلاق ماهیتاً با مسئله تعارضات زناشویی متفاوت بوده و یکسان انگاشتن این دو به لحاظ منطقی قابل توجیه نیست، بنابراین باید ادعان نمود که این دسته از مطالعات به طور غیرمستقیم با موضوع تعارضات زناشویی در ارتباط است. گروه دوم، آن دسته از مطالعات هستند که با هدف بررسی مسئله اختلافات خانوادگی، به طور کلی، به انجام رسیده‌اند که در واقع این دسته نیز ارتباطی غیرمستقیم با مسئله پژوهش حاضر دارند؛ و در نهایت دسته سوم، شامل تحقیقات و

مطالعاتی است که مشخصاً به مسئله تعارضات زناشویی پرداخته و سعی کرده‌اند تبیین‌هایی در این خصوص ارائه دهند.

هر سه دسته از مطالعات در بررسی حاضر در معرض فراتحلیل قرار گرفته و سعی شده است با بررسی انتقادی آن‌ها نقاط ضعف و قوت مطالعات پیشین شناسایی شده و در نهایت با بهره‌گیری از رویکردهای نظری مختلف، مدلی متفاوت و در عین حال سودمند برای تبیین مسئله تعارضات زناشویی ارائه گردد.

یافته‌های مطالعه

تبیین نظری تعارضات زناشویی با رویکرد پارادایمی

به طور کلی، بررسی ادبیات نظری، شامل رویکردهای نظری که بر موضوع خانواده تمرکز داشته‌اند و نیز ادبیات تجربی، شامل تحقیقاتی که با استناد به رویکردهای فوق به موضوع خانواده و مخصوصاً بحث تعارضات زناشویی پرداخته‌اند، بیانگر یک خلاء تئوریک و منطقی در اکثر این مطالعات است.

اغلب مطالعات انجام گرفته در حوزه مسائل خانواده، چه مطالعاتی که به تعارضات زناشویی پرداخته‌اند و چه مطالعاتی که با هدف تبیین گسست در زناشویی و موضوع طلاق انجام گرفته‌اند، تقریباً از فرم و قالب یکسانی پیروی نموده‌اند. در همه این تحقیقات سعی شده است مسئله تعارضات زناشویی یا گسست زناشویی به عنوان یک متغیر وابسته در نظر گرفته شده و تأثیر یک دسته از عوامل، به عنوان متغیرهای مستقل، بر بروز یا تداوم این مسئله مورد بررسی قرار گیرد. مهم‌ترین وجه تفاوت این مطالعات از همدیگر به تفاوت در متغیرهای مستقل آنها مربوط است که آن نیز ناشی از رویکردهای نظری متفاوتی است که هر کدام از محققان انتخاب نموده و مدل‌های نظری و مفهومی خویش را بر اساس آن پایه‌گذاری کرده‌اند.

نقطه ضعف اساسی که در این تحقیقات به چشم می‌خورد، نگاه مطلق‌گرایانه و یکسویه به ازدواج و زناشویی است. منظور از نگاه مطلق‌گرایانه این است که در اغلب تحقیقات انجام گرفته در این زمینه محققان ابتدا بر اساس تعلقات نظری‌شان برخی از عناصر را «عنصری ذاتاً منفی» در زندگی زناشویی تعریف نموده و سپس تلاش نموده‌اند میان این عناصر منفی و تعارضات زناشویی یا گسست و طلاق در زناشویی رابطه برقرار کنند. بر همین اساس، اغلب این پژوهش‌ها به نتایجی از این دست رسیده‌اند که «عامل A بیشترین تأثیر را بر بروز تعارضات زناشویی یا طلاق دارد» که این عامل بسته به رویکرد نظری محقق می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال چنانچه محقق نظریه پارسونز در خصوص خانواده و زناشویی را به کار گرفته باشد، عامل A احتمالاً «اشتغال زن در بیرون از خانه، تضاد نقشی یا بر هم خوردن نظم سنتی مبتنی بر تفکیک نقش» (روزن‌باوم^{۱۹}، ترجمه مهدوی، ۱۳۶۷) در خانواده خواهد بود. یا چنانچه، مطالعه با رویکردی فمینیستی به انجام رسیده باشد، عامل یاد شده ممکن است «نابرابری جنسی، تقسیم کار جنسی، خشونت فیزیکی از جانب شوهر» (آبوت و والاس^{۲۰}، ترجمه خراسانی و احمدی، ۱۳۷۶) و... باشد.

یا در مواردی اعتیاد در جایگاه عامل A قرار گرفته است. در بسیاری از تحقیقاتی که در زمینه طلاق و اختلافات خانوادگی به انجام رسیده است، این مسئله به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل بروز اختلاف میان زن و شوهر شناخته شده است. ما با رد چنین بیان‌هایی، بر این عقیده‌ایم که وجود اعتیاد یا هر عامل دیگری نمی‌تواند به اختلاف منجر شده یا بر آن تأثیر گذارد. فردی را تصور کنید که معتاد است و تمایل دارد با

فردی ازدواج کند که او نیز اعتیاد داشته باشد. در چنین شرایطی اعتیاد نه تنها عامل اختلاف نیست، بلکه ممکن است به عنوان عاملی برای بقای رابطه نیز عمل کند؛ چه بسا در طول تاریخ زوج‌های خلافکاری وجود داشته‌اند که زندگی زناشویی بسیار مطلوبی داشته و تا لحظه مرگ نیز در کنار همدیگر بوده‌اند.^{۲۱} بنابراین، توجه به این نکته حائز اهمیت است که ازدواج و زناشویی یک امر دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل است و اعتیاد یا هر عامل دیگری زمانی موجب اختلاف است که در نظام فکری طرف متقابل (در این جا همسر) عنصری منفی تلقی گردد؛ یا به عبارت بهتر، با انتظارات او از زناشویی در تضاد باشد.

برای مثال، اغلب مطالعاتی که با رویکرد کارکردگرایی ساختاری و به طور مشخص دیدگاه پارسونز، به مسئله خانواده پرداخته‌اند، اشتغال زن در بیرون از خانه و بر هم خوردن نظم سنتی مبتنی بر تفکیک نقش در خانواده را عامل گسست و فروپاشی خانواده ذکر می‌کنند. آن چه در این جا مورد غفلت قرار می‌گیرد، همان بحث دوسویه بودن زناشویی است. به عبارت روشن‌تر، اشتغال زن تنها زمانی می‌تواند عامل بروز تعارض در خانواده قلمداد شود که با نوع نگاه مرد (یا هر دوی زوجین) به زندگی زناشویی و انتظارات وی از همسر خویش که طی مراحل مختلف جامعه‌پذیری در طول زندگی‌اش شکل گرفته است، در تضاد باشد. چه بسا مرد دیدگاهی غیرسنتی به اشتغال زن داشته و کار کردن زن در بیرون از خانه را یک عنصر ضروری در زندگی زناشویی قلمداد کند که در این صورت، نه اشتغال زن، بلکه عدم اشتغال او است که ممکن است به بروز اختلاف و تعارض میان آنها منجر شود.

این ضعف در مطالعاتی که با رویکرد فمینیستی به موضوع تعارضات زناشویی پرداخته‌اند، نیز مشاهده می‌شود. در این مطالعات عواملی از قبیل نابرابری جنسیتی در خانواده، استبداد مردانه، فرهنگ پدرسالار و... به عنوان مهم‌ترین عوامل گسست در زندگی زناشویی عنوان می‌شود. در این جا نیز رویکرد طرف مقابل (در این جا زن) به زناشویی مورد غفلت قرار می‌گیرد. چه بسا زن در یک فرهنگ کاملاً پدرسالار پرورش یافته و در نظام فکری او زناشویی مبتنی بر نابرابری جنسیتی که در آن مرد به عنوان رئیس خانواده کنترل امور را در دست دارد و از بقیه اعضای خانواده محافظت می‌کند، ایده‌آل‌ترین شکل زناشویی باشد. در چنین شرایطی نابرابری جنسیتی در خانواده نه عامل تضاد یا فروپاشی، بلکه عامل بقا و تداوم خانواده خواهد بود.

برای مثال در یک نمونه از این مطالعات که در سال‌های اخیر با همین رویکرد به انجام رسیده است، محقق به این نتیجه رسیده است که زنان استانداردهای بالاتری نسبت به رابطه با همسرشان دارا می‌باشند (ملک‌عسگر، موتابی و مظاهری^{۲۲}، ۱۳۹۳) و همین مسئله به شکل‌گیری تعارض میان آن‌ها منجر می‌شود.

بنابراین، به نظر می‌رسد حلقه مفقوده‌ای در همه مطالعات انجام گرفته در این حوزه مشهود است که تا حد زیادی ریشه در ضعف نظری این تحقیقات دارد. بر همین اساس، در مطالعه حاضر سعی کرده‌ایم با تکیه بر نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان مناسب‌ترین منبع نظری در تبیین فرایندهای مبتنی بر کنش متقابل؛ از جمله زناشویی، و به کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی»، به عنوان حلقه گم‌شده مطالعات پیشین در این حوزه، مدل مناسبی برای تبیین تعارضات زناشویی فراهم آوریم. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده اساسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های زناشویی مخالف (یا متفاوت) با هم است.

با این توضیح، در ادامه به تشریح ابعاد مدل یاد شده می‌پردازیم:

همان‌طور که اشاره شد، رویکرد مطالعه حاضر در بررسی تعارضات زناشویی بر پایه نظریه کنش متقابل نمادین استوار است. طبق این نظریه، افراد در موقعیت‌های مختلف بر اساس معانی ذهنی، نگرش‌ها و انتظاراتی که از آن موقعیت دارند رفتار می‌کنند و در این معنا، تعارض زمانی رخ می‌دهد که این معانی ذهنی و انتظارات فرد از موقعیت (ایده‌آل) انطباق کافی با تجربه او در موقعیت یاد شده (واقعیت) نداشته باشد (ویلاوبی و همکاران، ۲۰۱۳). در زمینه زناشویی، نظریه کنش متقابل نمادین به این نکته اشاره دارد که هر فرد از رهگذر ارتباط با خانواده، دوستان و فرهنگ بزرگ‌تر، یک معنای شخصی در خصوص زناشویی کسب می‌کند. معنایی که یک فرد در خصوص ازدواج و روابط زناشویی می‌پروراند، در فهم کنش‌های او در موقعیت‌های مربوط به زناشویی بسیار بااهمیت است. به این ترتیب، کنش متقابل نمادین با برجسته کردن این نکته که درک ابعاد معنای زناشویی، عنصری حیاتی در درک رفتار فردی، ارتباطی و زناشویی در یک فرهنگ است، پایه و اساس مناسبی برای چارچوب ما از «پارادایم‌های زناشویی» فراهم می‌کند. تعارض زناشویی در این معنا به عدم انطباق انتظارات فرد از ازدواج و زناشویی (ایده‌آل) با تجارب زناشویی وی (واقعیت) اشاره دارد که ریشه آن را باید در ترکیب‌های پارادایمی متفاوت یا ناسازگار میان زن و شوهرها جست‌وجو نمود. بنابراین، لازم است در تدوین مدل مفهومی مطالعه حاضر، نگرش‌ها و باورهای زناشویی، شکل‌گیری این باورها و ابعاد مختلف آن مورد توجه قرار گیرد.

ابعاد پارادایم زناشویی

در این‌جا قبل از پرداختن به ابعاد پارادایم زناشویی لازم می‌دانیم در خصوص انتخاب مفهوم پارادایم زناشویی برای استفاده در مطالعه حاضر توضیحاتی ارائه کنیم. «مفهوم پارادایم به طور سنتی به مجموعه باورها و ایده‌های نظری اطلاق می‌شود که وجه تمایز یک حوزه معرفتی یا اجتماع علمی از اجتماعات علمی دیگر است» (ویلاوبی و همکاران، ۲۰۱۳). بر همین اساس، ما از این مفهوم برای اشاره به تمامی ایده‌ها، انتظارات، باورها و نگرش‌هایی استفاده می‌کنیم که فرد در مراحل مختلف زندگی‌اش در خصوص زناشویی کسب کرده و در واقع، همین ایده‌ها و باورها وجه تمایز او از دیگران در زمینه زناشویی است.

نکته مهم‌تر این‌که، انتخاب مفهوم پارادایم زناشویی برای این مطالعه با استناد به مبانی نظری موضوع صورت گرفته است. در واقع، تأکید بر ویژگی کنش متقابلی فرایندهای زناشویی و اهمیت معانی ذهنی کنشگران، ما را به سمت حوزه‌ای در مطالعات خانواده سوق می‌دهد که متأثر از رویکرد کنش متقابلی، به بحث ایده‌ها و معانی زناشویی می‌پردازد. در این حوزه برای اشاره به این ایده‌ها از اصطلاحاتی مانند افق زناشویی^{۲۳} (کارول، ویلاوبی، بدگر، نلسون و مدسن^{۲۴}، ۲۰۰۷)، افق ازدواج^{۲۵} (ویلاوبی و کارول^{۲۶}، ۲۰۱۰)، معنی زناشویی^{۲۷} (ویلاوبی و دورکین^{۲۸}، ۲۰۰۸) و پارادایم زناشویی^{۲۹} (هال^{۳۰}، ۲۰۰۶) استفاده شده است. نویسندگان فوق از این اصطلاحات برای اشاره به همان ایده‌ها، انتظارات و باورهای زناشویی استفاده کرده‌اند و صرفاً، ابعاد و شاخص‌هایی که برای آن در نظر گرفته‌اند با همدیگر و هم‌چنین با مفهوم مورد نظر ما در این بررسی متفاوت است. بنابراین، مفاهیم یاد شده و از جمله پارادایم زناشویی مفاهیمی هستند که در ادبیات موضوع موجود و قابل ردیابی‌اند.

بنابراین رویکرد ما به مفهوم پارادایم زناشویی بر پایه نظریه کنش متقابل نمادین و به طور مشخص دیدگاه اسکات هال (۲۰۰۶) و کارول و همکاران (۲۰۰۷) استوار است. هم هال و هم کارول بر این نکته تأکید دارند که باورهای یک فرد در زمینه ازدواج و زناشویی دارای ابعاد چندگانه است.

کارول سعی کرده است که با طرح تئوری «افق ازدواج» مدلی ایجاد کند که به عنوان یک چارچوب مفهومی سودمند ما را در توضیح این که افراد، بدون توجه به وضعیت تأهل و سن آنها، ازدواج یا فرایند شکل‌گیری زناشویی را چگونه می‌بینند، یاری کند. کارول با استناد به این مدل، اذعان می‌کند که باورهای افراد در مورد ازدواج کردن، یا به عبارتی نگرش افراد به مقوله ازدواج، از ترکیب سه مقوله مجزا و در عین حال مرتبط به هم ساخته شده است: «زمان‌بندی ازدواج» (باورهای مربوط به زمان‌بندی ایده‌آل و مورد انتظار برای ازدواج و رسمیت یافتن رابطه و نیز مدت‌زمان ایده‌آل برای دوران نامزدی)، «برجستگی ازدواج» (باورهای کلی در خصوص میزان اهمیت ازدواج و ازدواج کردن) و «آمادگی ازدواج» (شرایطی که با وجود آن فرد خود را آماده ازدواج تصور کند) (کارول و همکاران، ۲۰۰۷).

در حالی که کارول بر افق ازدواج تأکید دارد، هال افق زناشویی را مد نظر قرار می‌دهد. او معتقد است که باورهای یک فرد در مورد زناشویی یا متأهل بودن در قالب سه مقوله شامل فرایندهای زناشویی (باورهای مربوط به قدرت، کنترل و اقتدار در خانواده، از قبیل توازن کار/ خانواده، اشتغال، کار خانه و...)، دوام زناشویی (باورهای مربوط به تعهد در زناشویی و این که در چه شرایطی می‌توان به ازدواج و رابطه زناشویی پایان داد اشاره دارد) و کانون زناشویی (میزان اهمیت و مرکزیت نقش همسری در کلیت زندگی فرد) قابل بررسی است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، این ابعاد در واقع، نوعی تقارن با باورهای مربوط به ازدواج پدید می‌آورند (هال، ۲۰۰۶).

اما در مطالعه حاضر سعی شده است بر حسب شرایط با ایجاد تغییراتی در مدل‌های مورد نظر هال و کارول، ترکیب این مدل‌ها و نیز استناد به دیدگاه‌های برایان ویلاوی در این زمینه، مدلی جامع و در عین حال بومی شده از پارادایم زناشویی ارائه دهیم. این تغییرات شامل موارد ذیل می‌باشد:

- اگرچه کارول و همکارانش بر مقوله ازدواج تمرکز دارند، اما با توجه به تمرکز مطالعه حاضر بر پدیده زناشویی (متأهل بودن)، در این مطالعه سعی شده است مفاهیم مورد نظر کارول در ارتباط با مقوله زناشویی به کار گرفته شود.

- هم‌چنین، کارول و همکارانش برجستگی ازدواج را به عنوان اهمیت کلی زناشویی برای فرد در نظر گرفته‌اند، اما در چارچوب حاضر برجستگی زناشویی نه‌تنها به عنوان اهمیت کلی زناشویی برای فرد، بلکه هم‌چنین به معنای اهمیت نسبی زناشویی در مقایسه با سایر روابط ممکن و نیز سایر هدف‌های فرد در زندگی، از قبیل تحصیلات و اشتغال، تعریف شده است.

- ما هم‌چنین، مفهوم «آمادگی برای ازدواج» را به دلیل ابهامی که این مفهوم در کار کارول و همکارانش دارد تصحیح نموده و با استناد به دیدگاه ویلاوی، بعد جدیدی تحت عنوان «بستر زناشویی» را در مدل مفهومی مورد استفاده در این مطالعه پیشنهاد می‌کنیم. این بعد، در واقع، به دوگانگی عقل و احساس تأکید دارد. این که دو مسئله عشق و مصلحت در نظام فکری یک فرد در مورد زناشویی چگونه اولویت‌بندی می‌شود. به عبارت دیگر این بعد از پارادایم زناشویی به وجود یا عدم وجود نگاهی رمانتیک به زناشویی اشاره دارد.

- از آن جا که مفهوم کانون زناشویی در کار حال مفهومی موازی با برجستگی زناشویی مورد نظر کارول به نظر می‌رسد، حفظ و قرار دادن آن در مدل پیشنهادی این مطالعه سودمندی چندانی نخواهد داشت. بنابراین، این مفهوم با مفهوم دیگری با عنوان «محدوده زناشویی» در مطالعه حاضر جایگزین شده است. این بعد از پارادایم زناشویی ارتباط تنگاتنگی با جامعه ایرانی دارد. محدوده زناشویی در این جا به تعریف فرد از محدوده و مرز روابط زن و مرد با جنس مخالف یا به عبارتی با «نامحرم‌ها»، چه قبل و چه بعد از ازدواج، اشاره دارد. این همان عنصری است که در جامعه ایرانی معمولاً با اصطلاحاتی مانند غیرت، تعصب، ناموس و... از آن یاد می‌شود و در بسیاری از مطالعات انجام شده در ایران به آن اشاره شده است (برای نمونه نگاه کنید به: خلج‌آبادی فراهانی و مهریار^{۳۱}، ۱۳۸۹).

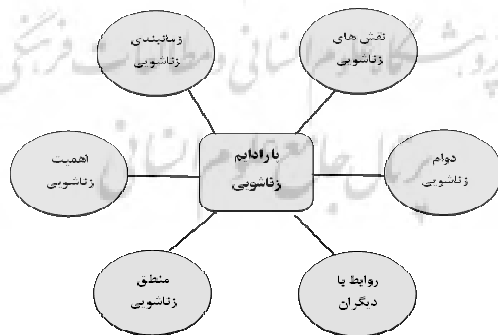
- و در نهایت، با توجه به ابهامی که در ترجمه اصطلاحات مربوط به ابعاد پارادایم زناشویی احساس می‌شود، در مطالعه حاضر سعی شده است با توجه به معنی و مفهوم واژه‌ها جایگزین‌های مناسبی برای آن‌ها انتخاب شده و در ادامه مطالعه مورد استفاده قرار گیرند. تغییرات واژگانی و نیز مفهومی که در این قسمت به آن اشاره شد در جدول زیر به صورت خلاصه ارائه شده است:

جدول ۱: ابعاد پارادایم زناشویی در این مطالعه

واژگان مورد استفاده	مفهوم
نقش‌های زناشویی	اعتقاد به تفکیک جنسیتی در مقابل اعتقاد به تساوی نقش
محدوده زناشویی	اعتقاد به بسته بودن رابطه زوجین با نامحرم‌ها در مقابل اعتقاد به باز بودن رابطه
اهمیت زناشویی	جایگاه خاص زناشویی برای فرد در مقابل جایگاه خنثی و هم وزن با سایر روابط ممکن
منطق زناشویی	نگاه مبتنی بر عقل و مصلحت به زناشویی در مقابل نگاه رمانتیک (تقابل عقل و احساس)
دوام زناشویی	اعتقاد به تداوم زناشویی به عنوان وظیفه در مقابل اعتقاد به تداوم زناشویی تا جایی که رضایت فردی تأمین می‌شود.
زمانبندی زناشویی	بآورهای مربوط به زمانبندی ایده‌آل و مورد انتظار برای اتفاقات زناشویی از قبیل ازدواج و رسمیت یافته رابطه، دوران نامزدی، فرزندآوری و...

بنابراین، آن چه تا این جا ذکر شد به طور خلاصه این است که پارادایم زناشویی هر فرد مشتمل بر نظام عقیده‌ای گسترده‌ای است که انتظارات او از ازدواج و زناشویی را شکل می‌دهد. این نظام عقیده‌ای را می‌توان در قالب شش مقوله مفهوم‌سازی نمود.

شکل شماره ۱- مدل مفهومی پارادایم زناشویی



مأخذ: چارچوب نظری پژوهش

همان‌طور که اشاره شد، مدل پیشنهادی مطالعه حاضر بر مفهوم پارادایم زناشویی تمرکز دارد. طبق چارچوب نظری پژوهش، پارادایم زناشویی هر فرد از شش مؤلفه تشکیل شده است، اما با توجه به این‌که از این بین مؤلفه زمان‌بندی زناشویی به دلیل عدم برخورداری از قابلیت تبدیل شدن به یک طیف یا پیوستار و در نتیجه عدم هماهنگی با سایر متغیرها از تحلیل حذف شده و ابعاد این متغیر در بررسی حاضر شامل پنج شاخص می‌باشد، در ادامه سعی شده است این پنج شاخص و طریقه سنجش آن‌ها و نیز نحوه استفاده از آن در بررسی تعارضات زناشویی مشخص گردد.

- **اهمیت زناشویی:** این بعد از پارادایم زناشویی به ایده‌های مربوط به ماهیت زناشویی اشاره دارد که می‌تواند آن را در یک جایگاه خاص و بالاتر از سایر انواع روابط صمیمی قرار دهد و یا جایگاهی خنثی یا مشابه با این روابط برای آن متصور باشد. برای سنجش این بعد از پارادایم زناشویی از یک مقیاس ترتیبی استفاده می‌شود که اعتقاد کامل به «جایگاه خاص» زناشویی در یک سمت مقیاس و اعتقاد کامل به «جایگاه خنثی» در سمت دیگر آن قرار دارد.

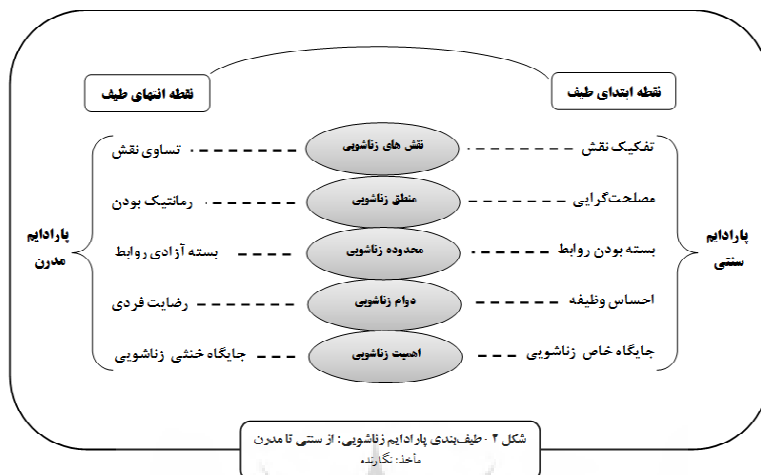
- **دوام زناشویی:** این بعد شامل تصویری در خصوص این موضوع است که یک فرد شرط تداوم زندگی زناشویی را در چه می‌داند. زناشویی می‌تواند به عنوان ابزاری برای رسیدن به امنیت عاطفی و یا اقتصادی و نیز ابزاری برای کامل شدن احساس یک فرد از خودش تلقی گردد. در مقابل، زناشویی می‌تواند به عنوان وظیفه‌ای اجتماعی برای افراد تلقی شده و در نقطه‌ای فراتر از رضایت شخصی قرار گیرد. برای سنجش این مؤلفه نیز از یک مقیاس ترتیبی استفاده می‌شود که اعتقاد کامل به «احساس وظیفه» در یک سمت و اعتقاد کامل به «رضایت فردی» در زندگی زناشویی در سمت دیگر مقیاس واقع شده است.

- **محدوده زناشویی:** این بعد از پارادایم زناشویی به تعریف فرد از محدوده و مرز روابط زن و شوهر با جنس مخالف یا به عبارتی با «نامحرم‌ها»، چه قبل و چه بعد از ازدواج، اشاره دارد. این همان عنصری است که در جامعه ایرانی معمولاً با اصطلاحاتی مانند غیرت، تعصب، ناموس و... از آن یاد می‌شود. از این منظر، افراد بر حسب این‌که چه میزان از آزادی روابط برایشان پذیرفته شده است، متفاوت خواهند بود. این بعد نیز از طریق یک مقیاس ترتیبی که اعتقاد کامل به «بسته بودن روابط» با نامحرم‌ها در یک سمت و اعتقاد به «آزادی روابط» در سمت دیگر آن واقع شده است، قابل اندازه‌گیری می‌باشد.

- **منطق زناشویی:** این بعد از پارادایم زناشویی بر این نکته تأکید دارد که فرد شرط یک زناشویی موفق را در چه چیزی می‌بیند. این مؤلفه در واقع، بر اولویت عقل یا احساس در زناشویی اشاره دارد. بر این اساس، افراد از این منظر که عشق در زناشویی برای آن‌ها در اولویت است یا مصلحت، قابل دسته‌بندی خواهند بود. این مؤلفه از طریق یک مقیاس ترتیبی که «مصلحت‌گرایی» در یک سمت و در سمت دیگر آن «رمانتیک بودن» واقع شده است سنجیده می‌شود.

- **نقش‌های زناشویی:** این بعد از پارادایم زناشویی به مسئله قدرت و کنترل در زناشویی اشاره دارد. برای سنجش این بعد از یک مقیاس ترتیبی که اعتقاد کامل به «تفکیک جنسیتی نقش» در یک سمت و اعتقاد کامل به «تساوی جنسیتی نقش» در زندگی زناشویی در سمت دیگر آن واقع شده است، استفاده می‌شود.

همان‌طور که مشاهده می‌شود مقیاس‌های پنج‌گانه فوق به نحوی طراحی شده‌اند که نقاط ابتدایی آن‌ها نشان‌دهنده رویکرد سنتی و نقاط انتهایی بیانگر رویکرد مدرن به زناشویی است. این پنج مقیاس در ترکیب با هم مقیاس بزرگ‌تری تحت عنوان پارادایم زناشویی را شکل می‌دهند که ما را قادر می‌سازد پارادایم زناشویی افراد را روی پیوستاری از سنتی تا مدرن اندازه‌گیری کنیم.



همان‌طور که در قسمت‌های قبلی نیز اشاره شد، در مدل پیشنهادی مطالعه حاضر تعارضات زناشویی محصول برخورد پارادایم‌های زناشویی متفاوت یا به تعبیری متضاد در نظر گرفته شده است. بنابراین، تنها شناسایی و سنجش پارادایم زناشویی یک فرد مد نظر نبوده و ترکیب پارادایم‌های زناشویی زن و شوهر و مقایسه ابعاد پارادایمی آن‌ها بیشترین اهمیت را دارد. همین مسئله ما را به ساخت مفهوم مهم دیگری در مطالعه حاضر تحت عنوان «شکاف پارادایمی» رهنمون می‌سازد که به تفاوت یا فاصله میان پارادایم زناشویی زن و شوهر اطلاق می‌شود.

شکاف پارادایمی میان زن و شوهر = نمره پارادایمی همسر باسختگو - نمره پارادایمی باسختگو

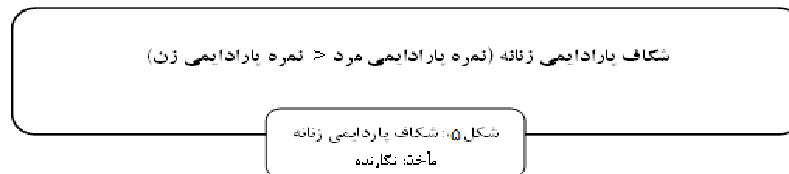
شکل ۳. الگوی محاسبه نمره شکاف پارادایمی میان زن و شوهر / مأخذ: نگارنده

شکاف پارادایمی میان زن و شوهر در دو شکل قابل بروز و ظهور است. در حالت اول، مرد پارادایمی مدرن‌تر از زن دارد که در این صورت از مابه‌التفاوت بین دو نمره تحت عنوان «شکاف پارادایمی مردانه» یاد می‌شود.

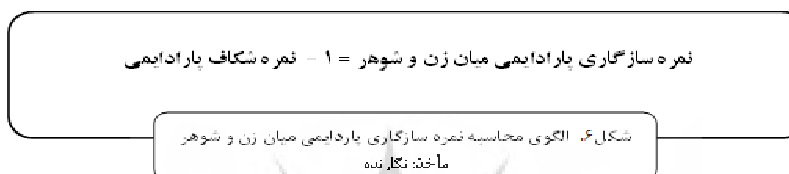
شکاف پارادایمی مردانه (نمره پارادایمی زن > نمره پارادایمی مرد)

شکل ۴. شکاف پارادایمی مردانه / مأخذ: نگارنده

حالت دوم، به عکس این وضعیت اشاره دارد. یعنی زن پارادایمی مدرن‌تر از شوهر خود دارد که در این صورت اختلاف مشاهده شده بین پارادایم‌های زناشویی زن و مرد «شکاف پارادایمی زنانه» نامیده می‌شود.



مفهوم دیگری که در اینجا از اهمیت برخوردار است، مفهوم «سازگاری پارادایمی» می‌باشد. این مفهوم در واقع نقطه مقابل شکاف پارادایمی و به عبارتی، روی دیگر سکه را نشان می‌دهد و به صورت زیر قابل محاسبه است:



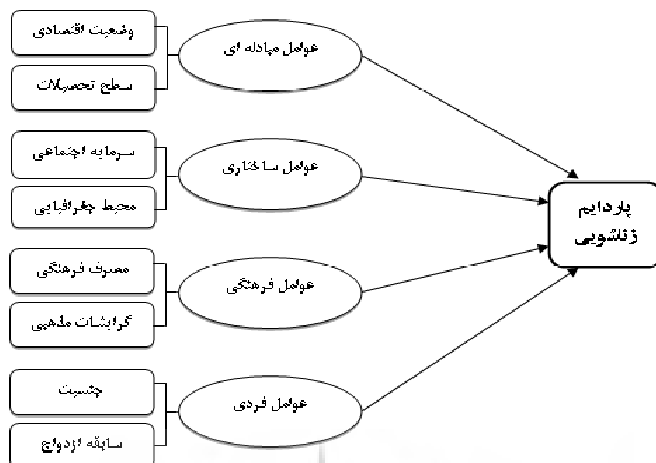
عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم زناشویی

آنچه تا این‌جا ذکر شد را این‌گونه می‌توان خلاصه نمود که پارادایم زناشویی هر فرد محصول انتظارات او از ازدواج و زناشویی در ابعاد پنج‌گانه یاد شده است. حال سؤال این است که این انتظارات چگونه شکل می‌گیرند. چه عواملی در شکل‌گیری این انتظارات و به طور کلی نگرش به ازدواج و زناشویی دخیل هستند؟ برای پاسخ به این سؤال، در بررسی حاضر سعی شده است از نظریه جانانان ترنر (۱۹۹۹) استفاده شود. به عقیده ترنر، انسان از قبل یا هنگام ورود به یک موقعیت کنش متقابل، در ذهن خود انتظارات خاصی نسبت به این‌که چه اتفاقی در این موقعیت باید رخ دهد و یا رخ خواهد داد را شکل می‌دهد. این انتظارات، نه‌تنها روی رفتارهای خود انسان، بلکه روی واکنش‌های وی به رفتار دیگران هم تأثیر می‌گذارند. ترنر با ترکیب عناصر کلیدی نظریه‌های موجود در جامعه‌شناسی احساسات مجموعه عواملی را فهرست می‌کند که به اعتقاد وی بر شکل‌گیری انتظارات مذکور تأثیر می‌گذارند. این عوامل به چهار گروه جمعیت‌شناختی، ساختاری، فرهنگی و مبادله‌ای تقسیم می‌شوند (ترنر، ۱۹۹۹).

با توجه به دیدگاه ترنر در خصوص عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پارادایم‌های زناشویی، در ادامه سعی شده است منشاء تفاوت در پارادایم‌های زناشویی، یا به عبارت بهتر منابعی که پارادایم‌های زناشویی افراد در معرض آن‌ها شکل گرفته و ساخته می‌شود، بر اساس منابع موجود مورد بررسی قرار گیرد. این عوامل به تنهایی نه عامل تضاد و نه عامل سازگاری در زندگی زناشویی هستند و به تعبیری می‌توان آن‌ها را زمینه‌های تعارض در

زناشویی تلقی نمود که با پرورش پارادایم‌های زناشویی متفاوت یا متضاد بستر شکل‌گیری تعارضات زناشویی را فراهم می‌کنند.

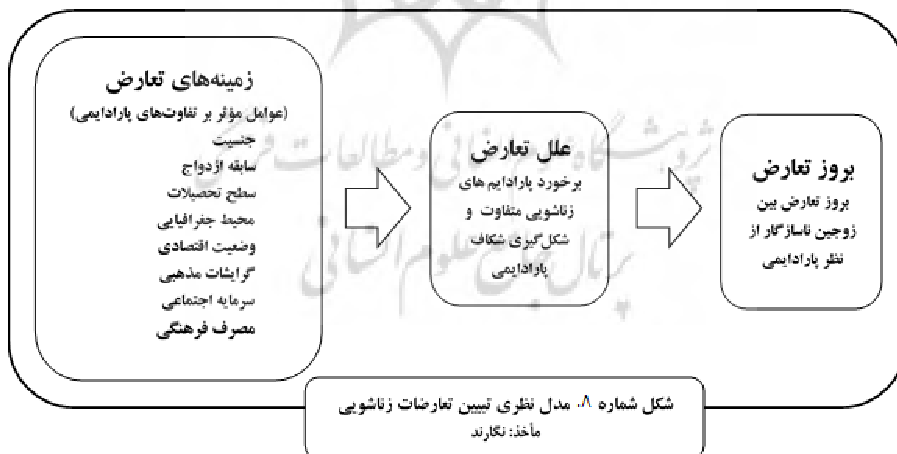
شکل ۷. عوامل مؤثر در شکل‌گیری پارادایم زناشویی



مأخذ: چهارچوب نظری پژوهش

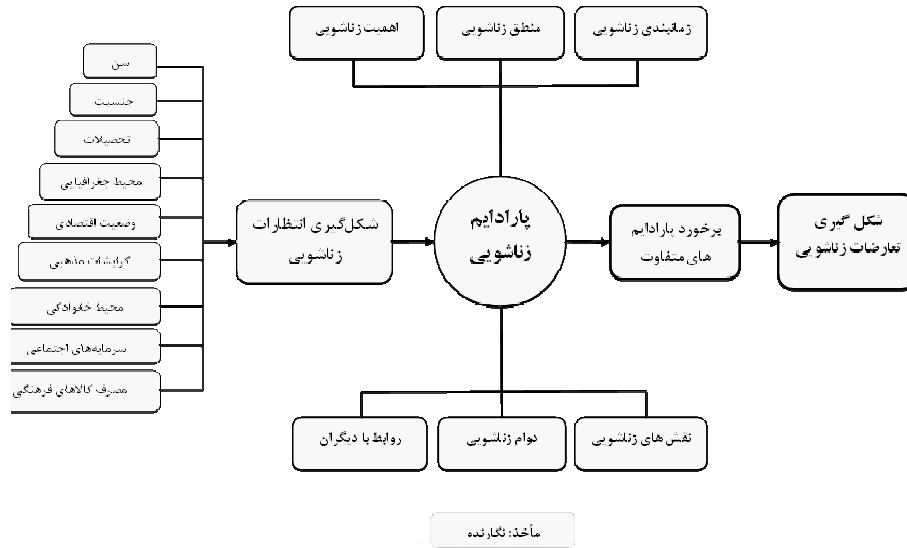
تقابل انتظارات و تجارب؛ شکل‌گیری تعارض

طبق دیدگاه ترنر، تعارض زمانی شکل می‌گیرد که ناهمخوانی بین انتظارات و آنچه فرد در واقعیت تجربه می‌کند، به وجود آید (ترنر، ترجمه لهستانی‌زاده، ۱۳۷۲). این حقیقت در چندین سنت نظری از رفتارگرایی اسکینر و قضایای مبادله هومنز گرفته تا نظریه کنترل عاطفی (از زیرشاخه‌های کنش متقابل نمادین) و نظریه ساختاری کمپر و کالینز قابل ردگیری است.



شکل شماره ۸. مدل نظری تبیین تعارضات زناشویی
مأخذ: نگارند

شکل ۹: مدل مفهومی تحقیق



بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی کردیم با رویکردی متفاوت به مسئله تعارضات زناشویی نگاه کنیم و معتقدیم که این نگاه متفاوت می‌بایست به عنوان یک ضرورت در این حوزه مورد توجه قرار گیرد. ضرورتی که با توجه به تغییر و تحولات پدید آمده در حوزه خانواده و ظهور تنوع بی‌پایانی از نگاه‌های متفاوت به ازدواج و زناشویی و همچنین، وجود خلاء روش‌شناختی و نظری در تحقیقات انجام گرفته در این عرصه، به روشنی احساس می‌شود. به عبارت بهتر، لزوم پرداختن به این موضوع هم در عرصه تجربی و هم در عرصه نظری محسوس است. در عرصه تجربی مسئله به طور خلاصه عبارت از این است که دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی و به دنبال آن دگرگونی‌های فرهنگی عمیقی که در دهه‌های اخیر در جامعه ایرانی به وقوع پیوسته تغییراتی اساسی در نوع نگاه افراد به خانواده و انتظارات آن‌ها از ازدواج و زناشویی پدید آورده و امروزه با اشکال بسیار متنوعی از پارادایم‌های زناشویی مواجه هستیم. در چنین شرایطی، انتظارات زوجین از همدیگر از حالت از پیش تعیین شده قبلی خارج شده و زن و شوهر به نوعی در برآوردن انتظارات و خواسته‌های یکدیگر با ابهامات اساسی مواجه‌اند که به نظر می‌رسد، این وضعیت در مقایسه با وضعیت نسبتاً همگون پیشین، نهاد خانواده و زناشویی را با چالش‌ها و تعارضاتی متفاوت و مضاعف دست به گریبان ساخته است. نتیجه چنین وضعیتی روابط زناشویی سست و ناپایدار و به تبع آن افزایش میزان طلاق در کشور می‌باشد. بدیهی است که این تغییر وضعیت در عرصه تجربی زناشویی چنان‌چه با تغییری موازی در عرصه نظری و مطالعاتی همراه نشود و علی‌رغم تحولات اساسی پدید آمده در حوزه واقعی زندگی زناشویی، این دگرگونی‌ها در مطالعه فرایندهای این حوزه مد نظر قرار نگرفته و بر همان سبک رایج سابق پافشاری شود، امکان شناخت درست این تغییرات و آثار و پیامدهای آن در زندگی انسان‌ها سلب خواهد شد.

کما این‌که، بررسی ادبیات نظری و تجربی موضوع به روشنی بیانگر چنین وضعیتی در تحقیقات و مطالعات انجام گرفته در زمینه تعارضات خانوادگی و مباحث مربوط به گسست و طلاق در زناشویی می‌باشد. همان‌طور که در متن مقاله نیز اشاره شد، نقطه ضعف اساسی این تحقیقات، نگاه مطلق‌گرایانه و یکسویه به ازدواج و زناشویی است که آن نیز تا حدود زیادی ناشی از رویکردهای نظری به کار گرفته شده در این پژوهش‌ها می‌باشد. آنچه در چنین تحقیقاتی مورد غفلت قرار می‌گیرد، این است که ازدواج و زناشویی یک امر دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل است و معرفی هر عامل ثابت و مشخص به عنوان علت تضاد و اختلاف نه‌تنها کمکی به شناخت پدیده نمی‌کند، بلکه حتی در مواردی ما را هر چه بیشتر از اصل مسئله دور می‌کند. عوامل مختلفی که در پیشینه مطالعاتی موضوع به عنوان علل یا عوامل تأثیرگذار بر تضاد و تعارض میان زن و شوهر معرفی شده‌اند، در واقع منابعی هستند که پارادایم‌های زناشویی افراد در معرض آن‌ها شکل گرفته و ساخته می‌شود. این منابع به‌تنهایی نه عامل تضاد و نه عامل سازگاری در زندگی زناشویی هستند و به تعبیری می‌توان آن‌ها را زمینه‌های تعارض در زناشویی تلقی نمود که با پرورش پارادایم‌های زناشویی متفاوت یا متضاد، بستر شکل‌گیری تعارضات زناشویی را فراهم می‌کنند.

بر این اساس، در مقاله حاضر با استناد به این‌که مدل‌های تحلیلی به کار گرفته شده در حوزه مطالعات خانواده از توان نظری کافی برای تبیین فرایندهای زناشویی، به عنوان امری نسبی، دوسویه و مبتنی بر کنش متقابل، برخوردار نیستند، سعی کردیم با تکیه بر نظریه کنش متقابل نمادین، به عنوان یک منبع نظری مناسب در تبیین فرایندهای مبتنی بر کنش متقابل؛ از جمله زناشویی و به‌کارگیری مفهوم «پارادایم زناشویی»، به عنوان حلقه گم‌شده مطالعات پیشین در این حوزه، مدلی مناسب و در عین حال متفاوت را برای تبیین تعارضات زناشویی فراهم آوریم. این مدل، تعارضات زناشویی را بر اساس تضاد پارادایمی میان زن و شوهر توضیح می‌دهد و ایده اساسی آن این است که تعارضات زناشویی نه نتیجه یک یا چند عامل ثابت و مشخص، بلکه محصول برخورد پارادایم‌های مخالف (یا متفاوت) با هم است.

مدل فوق این امکان را برای محققان حوزه خانواده و زناشویی فراهم می‌آورد که بتوانند از تعارضات بیان شده، یا به عبارت بهتر تعارضاتی که از حوزه خصوصی خانواده خارج شده و به مراجع قضایی ارجاع شده‌اند، فراتر رفته و تلاش‌شان را تنها به بررسی تعارضات ثبت شده یا تعارضاتی که به طلاق انجامیده‌اند محدود نسازند. کما این‌که، بسیاری از تعارضات میان زوجین به بیرون از خانواده گزارش نمی‌شود و خانواده‌های طلاق که در بسیاری از پژوهش‌های انجام گرفته در این حوزه به عنوان جمعیت هدف در نظر گرفته شده‌اند، تنها به آن بخش از تعارضات زناشویی محدود می‌شود که اولاً، به مراجع قضایی ارجاع شده‌اند و ثانیاً، به جدایی زوجین منجر گردیده‌اند. در پیش گرفتن چنین رویه‌ای در مطالعه پدیده تعارضات زناشویی به کنار گذاشته شدن و مغفول ماندن بخش قابل توجهی از تعارضاتی منجر می‌شود که همه‌روزه در خانواده‌ها رخ داده و سلامت جسمی، روانی و نیز اجتماعی افراد را شدیداً تهدید می‌کند. این‌گونه مطالعات، بخش مهمی از تعارضات میان زوجین که اگرچه گزارش نشده و ثبت نگردیده‌اند، اما نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در هدایت زوجین به سمت جدایی و طلاق دارند، را مورد غفلت قرار می‌دهند.

هم‌چنین، در اغلب تحقیقات انجام گرفته در این حوزه محققان به مواردی که در پرونده‌های طلاق یا اختلافات خانوادگی موجود در مراکز قضایی خانواده و مراکز مشاوره به عنوان علل تعارض ثبت گردیده‌اند

استناد نموده و یا اظهارات کتبی یا شفاهی طرفین دعوا (زوجین جدا شده یا در شرف جدایی) را مبنا قرار داده و بر پایه آن تحلیل‌هایی در خصوص علل بروز تعارض میان زن و شوهر ارائه نموده‌اند. آنچه در این مطالعات کمتر مورد توجه قرار گرفته این است که اغلب موارد اظهار شده در چنین موقعیت‌هایی ماهیت دفاعی و توجیهی داشته و حتی در خیلی از موارد خود زوجین از ریشه اصلی تعارضاتی که میان‌شان رخ می‌دهد درک کاملی ندارند. بر همین اساس، مدل پیشنهادی مطالعه حاضر با طرح مفهوم پارادایم زناشویی و برجسته نمودن شکاف‌های پارادایمی میان زوجین به عنوان حوزه اصلی بروز تعارضات زناشویی، این امکان را برای پژوهشگر حوزه خانواده فراهم می‌کند که از بهانه‌ها، توجیه‌ها، اظهارات دفاعی، یا به اصطلاح پارتو^{۳۳} (کوزر^{۳۳}، ترجمه ثلاثی، ۱۳۸۶) مشتقات، فراتر رفته و ریشه تعارض میان زن و شوهر را در تهنشت‌های ذهنی و نظام-های نگرشی متفاوت آن‌ها در خصوص زناشویی جست‌وجو کند؛ نگرش‌هایی که در طول مراحل مختلف جامعه‌پذیری در وجود آن‌ها درونی شده و بزرگ‌ترین سهم را در هدایت کنش‌های آنان در حوزه زناشویی ایفا می‌کنند.

بنابراین، مقاله حاضر مدلی متفاوت را برای بررسی تعارضات زناشویی پیشنهاد می‌کند و بر همین اساس، رهنمودها و راهکارهایی که برای بهبود وضعیت از دل این مدل بیرون می‌آید نیز اصولاً متفاوت خواهد بود. در سبک رایج مطالعات این حوزه، عموماً عواملی به عنوان علل تعارض شناخته شده و در نهایت راهکارها و پیشنهاداتی نیز در جهت کاهش یا حذف آن عوامل ارائه می‌شود. اما در مدل پیشنهادی مطالعه حاضر، از آن‌جا که علت مسئله در جای دیگری نهاده شده، راه‌حل مسئله نیز در همان نقطه جست‌وجو می‌شود. این مدل در ارائه راهکار برای بهبود وضعیت، به مفهوم همسان‌همسری نزدیک می‌شود، اما با این استدلال که هیچ عامل ثابتی اعم از تحصیلات، شغل، مجاورت جغرافیایی، هم‌قومی و... به تنهایی قادر به فراهم آوردن سازگاری زناشویی نمی‌باشد، انواع مختلف همسان‌همسری همچون همسان‌همسری شغلی، همسان‌همسری جغرافیایی، همسان‌همسری قومی، همسان‌همسری تحصیلی و... را که فقدان تشابهات شغلی، جغرافیایی، قومی، تحصیلی و... را عامل تعارض میان زن و شوهر قلمداد نموده و در مقام ارائه راه‌حل بر وجود تشابهات در حوزه‌های یاد شده به عنوان تأمین‌کننده سازگاری و رضایت‌مندی در زندگی زناشویی تأکید می‌کنند، رد کرده و این ایده را مطرح می‌کند که زوجین حتی با وجود تشابهات یاد شده ممکن است از نگاه‌ها و پارادایم‌های زناشویی کاملاً متفاوتی برخوردار باشند. بنابراین، مدل پیشنهادی این مطالعه بر تشابه، نه در حوزه‌های یاد شده فوق، بلکه در خود حوزه زناشویی تمرکز نموده و باز با استناد به مفهوم پارادایم زناشویی، الگوی «همسان‌همسری پارادایمی» را به عنوان مناسب‌ترین راهکار برای مسئله مورد بررسی معرفی می‌کند^{۳۴}.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|--|----------------------------|
| 1. Organization for Civil Registration | 11. Mansourian & Fakhryai |
| 2. Fatehizadeh & Ahmadi | 12. Zargar & Neshat-doost |
| 3. Giddens | 13. Moghaddas |
| 4. Khalili | 14. Jafar-Tabatabayi |
| 5. Coyne & Downey | 15. Saiedian |
| 6. O'Leary & Smith | 16. Uchida, Araki & Murata |

7. Johnatan Turner
8. Hosseini
9. Willoughby, Hall & Heather
10. Ritzer
17. Molina
18. Lyngstad
19. Rosenbaum
20. Abbott & Wallace

۲۱. گواه وجود چنین خانواده‌هایی زندان‌های خانوادگی است که اخیراً در برخی از کشورها، از جمله در شهر مادرید اسپانیا، برای زن و شوهرهای خلافکار ساخته شده است و امکان زندگی در کنار هم را برای آن‌ها فراهم ساخته است (سایت خبری عصر ایران، ۱۳۸۹/۰۶/۲۸، کد خبر: ۱۳۶۷۹۴).

22. Malek Asgar, Motabi & Mazaheri
23. Marital Horizon
24. Carroll, Willoughby, Badger, Nelson & Madsen
25. Marriage Horizon
26. Willoughby & Carroll
27. Marital Meaning
28. Willoughby & Dwrkin
29. Marital Paradigm
30. Hall
31. Khalajabadi Farahani & Mehryar
32. Pareto
33. Coser

۳۴. توضیح و تفصیل مفهوم همسان‌همسری پارادایمی و ابعاد آن مستلزم مجال بیشتری بوده و پرداختن به این موضوع محور تلاش بعدی محقق در این حوزه مطالعاتی می‌باشد.

منابع

- آبوت، پ. و والاس، ک. (۱۹۹۷). *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*، ترجمه م. خراسانی و ح. احمدی (۱۳۷۶). تهران: دنیای مادر.
- ترنر، ج. چ. (۱۹۸۸). *پیدایش نظریه جامعه‌شناسی*، ترجمه ع. ع. لهسانی‌زاده (۱۳۷۱). جلد دوم. شیراز: فرهنگ.
- ترنر، ج. چ. (۱۹۹۰). *ساخت نظریه جامعه‌شناسی*، ترجمه ع. ع. لهسانی‌زاده (۱۳۷۲). شیراز: نوید.
- جعفرطباطبائی، س. (۱۳۸۳). بررسی عوامل مؤثر بر طلاق. *نخستین کنگره سراسری آسیب‌شناسی خانواده در ایران*، پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی، ۲۸-۳۰ اردیبهشت.
- حسینی، ح. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی نظام‌گسیختگی خانواده و طلاق*. تهران: نشر سلمان.
- خلج‌آبادی فراهانی، ف. و مهریار، ا. ه. (۱۳۸۹). بررسی نقش خانواده در ارتباطات با جنس مخالف قبل از ازدواج در دختران دانشجو در تهران. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۶(۲۴)، ۴۶۸-۴۴۹.
- روزن‌باوم، ج. (۱۹۸۲). *خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه: نقد مبانی نظری جامعه‌شناسی خانواده در آلمان*، ترجمه م. ص. مهدوی (۱۳۶۷). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ریتزر، ج. (۱۹۹۲). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه م. ثلاثی (۱۳۸۰). تهران: علمی.
- زرگر، ف. و نشاط‌دوست، م. ح. (۱۳۸۶). بررسی عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۳(۱)، ۷۴۹-۷۳۷.

سازمان ثبت احوال ایران (۱۳۹۳). *طلاق‌های ثبت شده در سال‌های مختلف*. برگرفته از:

<http://www.sabteahval.ir/Default.aspx?tabid=4773>

سعیدیان، ف. (۱۳۸۲). بررسی رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران.

کوزر، ل. ا. (۱۹۷۱). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی (۱۳۸۶). تهران: علمی.

گیدنز، آ. (۱۹۹۸). راه سوم: بازتولید سوسیالیسم دموکراسی، ترجمه م. صبوری کاشانی (۱۳۸۶). تهران: نشر شیرازه.

فاتحی‌زاده، م. و احمدی، س. ا. (۱۳۸۴). بررسی رابطه الگوهای ارتباطی ازدواج و میزان رضایت‌مندی زناشویی زوجین شاغل در دانشگاه اصفهان. فصلنامه خانواده‌پژوهی، ۱(۲)، ۱۲۰-۱۰۹.

مقدس، ع. (۱۳۸۷). طبقات اجتماعی و سبک‌های حل مسائل خانوادگی. مطالعات اجتماعی ایران، ۳، ۳۳-۱۹.

ملک‌عسگر، س.، موتابی، ف. و مظاهری، م. ع. (۱۳۹۳). مقایسه استانداردهای مربوط به زندگی مشترک، اسناد ارتباطی و رضایت زناشویی در افراد ساکن تهران در طول سه نسل اخیر. فصلنامه خانواده‌پژوهی، ۱۰(۲)، ۱۵۷-۱۳۷.

منصوریان، ک. و فخرایی، س. (۱۳۸۷). تحلیل جامعه‌شناختی تعارضات همسران در خانواده‌های شهر شیراز. مجله تحقیقات زنان (مجله مطالعات زنان)، ۲(۱)، ۱۱۳-۷۵.

Abbott, P. & Wallace, C. (1997). *An Introduction to Sociology: Feminist Perspectives* (M. Khorasani & H. Ahmadi, Trans.). Tehran: Donyaye Madar [in Persian].

Carroll, J. S., Willoughby, B., Badger, S., Nelson, L. J., & Madsen, S. D. (2007). So Close, Yet So Far Away: The Impact of Varying Marital Horizons on Emerging Adulthood. *Journal of Adolescent Research*, 22(3), 219-247.

Coser, L. A. (1971). *Masters of Sociological Thought: Ideas in Historical and Social Context* (M. Salasi, Trans.). Tehran: Elmi [in Persian].

Coyne, J. C., & Downey, G. (1991). Social Factors and Psychopathology: Stress, Social Support, and Coping Processes. *Annual Review of Psychology*, 42, 401-425

Fatehizadeh, M., & Ahmadi, S. A. (2005). [Investigating the Relationship between Patterns of Marriage Relation with Level of Marital Satisfaction among Occupied Couples in Isfahan University]. *Journal of Family Research*, 1(2), 109-120 [in Persian].

Giddens, A. (1998). *The Third Way: The Renewal of Social Democracy* (M. Saboori, Trans.). Tehran: Shiraze Publication [in Persian].

Hall, S. (2006). Marital Meaning: Exploring Young Adults' Belief System about Marriage. *Journal of Family Issues*, 27(10), 1437-1458.

Hosseini, H. (2007). [Sociology of Family System Rupture and Divorce]. Tehran: Salman Publication [in Persian].

Jafar-Tabatabayi, S. (2004). Investigating Effective Factors on Divorce. *First National Congress on Pathology of Family in Iran, Family Institute, Shahid Beheshti University. 17-19 May* [in Persian].

Khalajabadi Farahani, F., & Mehryar, A. H. (2011). [The Role of Family in Premarital Heterosexual Relationships among Female University Students in Tehran]. *Journal of Family Research*, 6(4), 449-468 [in Persian].

Lyngstad, T. H. (2005). Why do couples with highly educated parents have higher divorce rates? *European Sociological Review*, 22(1), 49-60.

Malek Asgar, S., Motabi, F., & Mazaheri, M. A. (2014). [Comparison Relationship Standards, Attributions and Marital Satisfaction across Three Recent Generations in Tehran]. *Journal of Family Research*, 10(2), 137-157 [in Persian].

Mansourian, K., & Fakhrai, S. (2008). [Sociological analysis of couple's conflicts in shirazian families]. *Journal of Women Researches*, 2(1), 75-113 [in Persian].

Moghadas, A. (2008). [Social Classes and Style of Family Problem Solving among Shirazi Couples]. *Journal of Iranian Social Studies*, 3, 19-33 [in Persian].

- Molina, O. (2000). African American Women's Unique Divorce Experiences. *Journal of Divorce & Remarriage*, 32(3-4), 93-99.
- O'Leary, K. D., & Smith, D. A. (1991). Marital Interactions. *Annual Review of Psychology*, 42, 191-212.
- Organization for Civil Registration of Iran (2014). *Registered Divorces in Different Years*. Retrieved from: <http://www.sabteahval.ir/Default.aspx?tabid=4773> [in Persian].
- Ritzer, G. (1992). *Contemporary Sociological Theories*, (M. Solasi, Trans.). Tehran: Elmi [in Persian].
- Rosenbaum, H. (1982). *Formen der Familie. Untersuchungen zum Zusammenhang von Familienverhältnissen, Sozialstruktur und Sozialem Wandel in der Deutschen Gesellschaft*, (M. mahdavi, Trans.). Tehran: Markaz Nashr Daneshgahi Publication [in Persian].
- Saeidian, F. (2003). *The relationship between power structure in families and marital conflicts*. Master's Thesis in Sociology, Iranian Research Institute for Science and Information Technologies [in Persian].
- Turner, J. H. (1988). *The Emergence of Sociological Theory* (A. Lahsayizade, Trans.). 4th Ed. Vol 2. Shiraz: Farhang Publication [in Persian].
- Turner, J. H. (1990). *The Structure of Sociological Theory* (A. Lahsayizade, Trans.). 5th Ed. Shiraz: Navid Publication [in Persian].
- Turner, J. H. (1999). Toward A General Sociological Theory of Emotions. *Journal for the Social Behaviour*, 29(2), 133-162.
- Uchida, M., Araki, S. H. & Murata, K. (1993). Socioeconomic factors affecting marriage, divorce and birth rates in a Japanese population. *Journal of biosocial science*, 25(4), 499-507.
- Willoughby, B. J & Carroll, J. S. (2010). Sexual experience and couple formation attitudes among emerging adults. *Journal of Adult Development*, 17, 1-11.
- Willoughby, B. J., & Dworkin, J. D. (2009). The relationships between emerging adults' expressed desire to marry and frequency of participation in risk behaviors. *Youth & Society*, 40, 426-450.
- Willoughby, B. J., Hall, S., & Heather, P. L. (2013). Marital Paradigms: A Conceptual Framework for Marital Attitudes, Values, and Beliefs. *Journal of Family Issues*, 36(2), 188-211.
- Zargar, F., & Neshat-doost, H. T. (2007). Divorce Incidence Factors in Falavarjan Township. *Journal of Family Research*, 3(3), 737-749 [in Persian].